

❖ سعدی و صائب و فواید خاموشی ❖

□ دکتر محمدحسین خسروان □

دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ^۱

خاموشی به که ضمیر دل خویش با کسی گفتن و گفتن که مگو
ای سلیم آب ز سرچشمه ببند که چو پَر شد نتوان بستن جو^۲

سعدی استاد سخن است. فصاحت و بلاغت کلام وی در ادب فارسی بی نظیر است. صفت «سهل و ممتع» اگر روزگاری به شعر فردوسی و سپس به شعر فرّخی سیستانی داده‌اند پس از ظهور سعدی این صفت مِلکِ طَلقِ وی شده، تاکنون کسی پیدا نشده است که این صفت را از کلام سعدی بازستاند.

یکی از جلوه‌های ادراک قوی و آزمونهای سعدی در زندگی، مردم‌شناسی اوست و معرفت وی به روحیات افراد بشر که به صور گوناگون در کلامش به نظر می‌رسد^۳.

در این مقاله سعی خواهیم کرد که کلی‌گویی نکنیم؛ تنها به بررسی یک موضوع در کلام سعدی و صائب پردازیم و آن «فواید خاموشی» است.

گلستان سعدی هشت باب دارد. باب چهارم آن در «فواید خاموشی» است. چهار صفحه و چهارده حکایت. که برخی از حکایات آن ربطی به فواید خاموشی ندارد. از آن جمله است:

«در عقد بیع سرایی مترّد بودم. جهودی گفتم: بخر که من کدخدای قدیم این

محلّم و نیک و بد این خانه چنان که من دانم دیگری نداند. هیچ عیبی ندارد. گفتم: بجز آن که تو همسایه منی.

خاندهای را که چون تو همسایه است ده درم سیم کم عیار ارزد
لیکن اتمیدوار باید بود که پس از مرگ تو هزار ارزد
در بوستان و گلستان^۴ ابیات و عبارات نغزی است، که در هرزمان و مکان
می تواند آویزه گوش هرخواننده و شنونده ای شود.
به دو بیتی که در ابتدا نقل شد بیشتر عنایت شود. تا هنر بیان سعدی قدری
آشکارتر گردد.

خامشی به که ضمیر دل خویش با کسی گفتن و گفتن که مگو .
معنی بیت برای هرخواننده ای کاملاً روشن است. «بهر است که راز خود را با کسی
نگویی، نه آن که راز را بگویی و از شنونده بخواهی که به کسی نگوید»
آنچه این بیت را به صورت مثل سائر درآورده است، شیوه بیان است. تکرار
«گفتن» و «مگو» که فعل نهی از مصدر «گفتن» می باشد و آرایه «تضاد» (خاموشی ≠
مگو) و «گفتن ≠ مگو» و ایقاع و ریتمی که در تکرار کلمات و حروف «گفتن و مگو»
به وجود می آید، که به طور طبیعی و به دور از هرگونه تصنع می باشد، برای گوش و
ذهن خورش آیند است.

سخنور نکته یاب نکته سنج در بیت بعد، پند و نصیحت را به صورت تمثیل بیان
می کند و می گوید:

ای سلیم آب ز سرچشمه ببند که چو پر شد نتوان بستن جوی
سعدی انسان خردمند و سلیم را مخاطب قرار می دهد که «علاج واقعه قبل از
وقوع باید کرد» یعنی «اندیشیدن که چه گویم بهتر از پشیمانی بردن که چرا گفتم؟»^۵
از همان «خاموشی و گفتن و گفتن» در جایی دیگر از گلستان این گونه بهره گرفته
که مثلی معروف است:

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی*
صحبت از خاموشی و گفتن است. عنایت کنید که شاهد مقصود را هر لحظه

* ابیات و عبارات از گلستان و بوستان تصحیح دکتر یوسفی است. لذا مرتب تکرار نمی کنم «همان

به چه شکلی می نمایاند؟

مجال سخن تا نیایی ز پیش به بیهوده گفتن مبر قدر خویش

چو کاری بی فضول من برآید مرا در وی سخن گفتن نشاید
وگر ببینم که نایبنا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است

سخن در نهان نباید گفت که بر انجمن نشاید گفت

سعدی با فصاحت و ایجاز تمام می گوید: خردمند کسی است که وقتی زبان به سخن می گشاید که گفتارش حکمت آموز باشد و وقتی دست به سوی غذا می برد که خوردنش مایه تندرستی باشد.^۶

سخن سعدی چون آب روان است و چون مهتاب سیال. مطلب را به گونه ای بیان می کند که عوام می فهمند و خواص می پسندند. به بیت ذیل توجه کنید. که دو مطلب مهم را چگونه ساده و روان، در حد گفتگو بیان کرده است. که مصراع دوم ضرب المثل مشهور شده است.

نه در هر سخن بحث کردن رواست خطا پسر بزرگان گرفتن خطاست

به این عبارات نیز توجه کنید:

«تاندانی که سخن عین صواب است مگو»

«آدمی را زبان فسیحه کند»

«نادان را به از خاموشی نیست»

این فکر در بوستان نیز به گونه های مختلف روی نموده است:

«دریغ است با سقله گفت از علوم»^۷

«مجال سخن تا نیایی مگوی»

«زبان درکش ای مرد بسیار دان»

سعدی سخنور است. شاعر است. نویسنده است. هنرمند است. داستان نویس است. از هیچ، چیزها می سازد. یک نکته را حکایت می کند. می پروراند. تمثیل می کند. از چیزهای گوناگون کمک می گیرد، لذا سخنش نامکرر می نماید. سخن از «خاموشی» است. باب هفتم بوستان «در عالم تربیت» است. در همان

ابتدا پانزده بیت حکایت‌وار این گونه بیان می‌کند:

آنها که گفتارشان چون دُر گرانبهاست، دهان جز به لؤلؤ نکردند باز، آن که زیاد می‌گوید، نصیحت دیگران را نمی‌شنود. سخنی که ساخته و پرداخته نباشد خردمند بر زبان نمی‌آورد.

تأمل کنان در خطا و صواب به از ژاژ خایان حاضر جواب

گفتار نادرست قدر انسان را از بین می‌برد. از کسانی که زیاد می‌گویند دوری کنید. راز در درون دل، چون زندانی است. اگر در زندان باز شود، زندانی بیرون می‌برد. و به این نتیجه می‌رسد که:

از آن مردِ دانا دهان دوخته است که بیند که شمع از زبان سوخته است
برخی چیزها «یُدْرَکَ وَ لَا یُوصَفُ» است. یعنی درک می‌شود، ولی به وصف نمی‌آید. که حافظ بزرگ آن را به «آن» تعبیر کرده است.

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد بِنَدَةُ طَلَعَتِ آن باش که آنی دارد^۸
غالب اشعار سعدی چنین است. هنر بیان، خواننده و شنونده را جذب می‌کند، گاه به وجد می‌آورد. هنر سعدی چون هنر آینه کاری، خطاطی، مینیاتور، نقاشی و امثال آن است. باید دید و لذت برد و چیزی نگفت. چون درباره «آن» چیزی نمی‌شود گفت. و اما:

در کنار بوستان مجموعه رنگین گل صائب از اوراق دیوان تو یادم می‌دهد
ممکن است خواننده در همان ابتدا که عنوان مقاله را می‌بیند بگوید که سعدی و صائب چه وجه تشابهی دارند؟ ما نیز در همین زمینه سخن می‌گوییم که بزرگان ادب فارسی، آنها که مبدعند نه مقلد، آنچه عرضه داشته‌اند، تازه و نو می‌نماید. هر چند از آنچه استفاده کرده‌اند تازگی نداشته باشد. به مهندسانی می‌ماند که از مصالح ساختمانی یکسان هریک ساختمانی نو. و بی‌مانند می‌سازند که هر بیننده‌ای را به سوی خود می‌کشاند.

«صائب را باید شاعر تفکر و اندیشه و دقیقه‌یابی، فیلسوف و حکیم پیشه خواند. نه مقلد و تابع دیگران»^۹

صائب معانی رنگین، اندیشه‌های بیگانه و افکار غریب را با مهارت تمام به هم نزدیک می‌کند «صائب» از نظر وسعت و دامنه اندیشه و خیال و اشتغال

برمشهودات و تجارت شخصی درنائی است. دید تازه جوی او در هرمنظره عادی یک مضمون ژرف شاعرانه می بیند و معنیهای بیگانه را در زندگی آشنای در روبرو خود می بیند.^{۱۰}»

و به گفته دکتر زرین کوب «جستجوی مضمون تازه - مثل شکار در دشت تفریح ساده ای بیش نیست.^{۱۱}»

صائب خود نیز متوجه این نکته بوده است و چنین می گوید:
می کند صائب سراغ قبله در بیت الحرام هرکه چوید مصرع برجسته از اشعار من*
صائب را باید خلاق مضمون و خداوند ابتکار دانست. طرزی نو دارد. لذا حافظ وار می گوید:

مگر ز فیض ازل یافتی نظر صائب که هرکه ناله گرمت شنید از چارفت^{۱۲}
صائب متوجه این نکته شده بود که پس از سعدی و حافظ شعر و ادب فارسی رو به افسردگی گذاشته بود. شیوه ای که از رودکی شروع شده بود، شعرای بزرگ آن را به کمال رسانده بودند. دیگر نمی شد چیزی بدان افزود.
گرفته بود جهان را افسردگی صائب دماغ خشک جهان تر شد از ترانه من
لذا بارها از سبک و طرز نو خود سخن گفته است:

صائب از طرز نوی کاندرا میان انداختی دودمان شعر را هر دم بقائی تازه ای

باز کرده است در مخزن گوهر صائب می خری گر گهری بیش بقا بسم الله
می توان گفت: تخیل از بزرگترین قوای انسانی است. عالم در شعر شاعران از آنچه هست زیباتر می نماید: «عالم طبیعت برنجین است و جهان شاعر زرین.^{۱۳}»
تخیل سرچشمه بسیاری از بدایع است. و هنر صائب پُر خیال این است که بین چیزهای متباین و دور از هم، به گونه ای ارتباط برقرار می کند که مایه شگفتی است. اگر صدف بار به چیزی بنگرد، صد مضمون تازه می یابد.

حال ببینیم صائب با «خاموشی» چه کرده است؟ به عنوان مثال به نگاههای صائب به «صدف» عنایت کنید که در هر نگاه چه مرواریدهایی به دست آورده است؟

* ایاتی که از صائب نقل می شود از دیوان صائب تصحیح محمد تهران است.

پیش‌زبان چون صدف تاکی دهن خواهی‌گشود دم چو غواصان گره کن در جگر گوهر برآر

گرچه صائب چون صدف گوهر فشانی از دهن مَهر خاموشی ز لب در پیش دریا برمدار

چو آبروی نباشد گهر چه کار آید به‌ابر همچو صدف وامکن دهان زنه‌ار

مهر خاموشی صدف را کرد مه‌هور از گهر لب بسبند از گفتگو گنجینه اسرار باش

چون صدف در حلقه دریا دلان خاموش باش با دهان گوهر افشان پای تا سرگوش باش

ند از کم مایگی مهر خموشی بردهن دارم من آن بحر مکه گوهر در صدف شد آب از جوشم

ز خاموشی بهاری در دل خود چون صدف دارم که در دریای تلخ از آب شیرین کام می‌شویم

چون صدف قطره اشکی که به من می‌دادند می‌زدم بر لب خود مهر و گهر می‌گردم

ما ز حرف پوچ مانند صدف لب بسته‌ایم چون گهر در خلوت روشندلی بنشسته‌ایم

در محیط آف‌رینش از سختی‌های گزاف لال بودم چون صدف آنکه که گوهر داشتم

صرفه خود چون صدف در بستن لب دیده‌ایم ورنه ما چون موج بتر و بحر را پیموده‌ایم

صائب از فیض خموشی در دل دریای تلخ آب شیرین چون صدف از جام گوهر می‌خوریم

به گوهرم صدف چرخ می‌کند تنگی ز عجز نیست اگر مهر برده‌ان زده‌ام

قطره باران گهر می‌گردد از گوش صدف از سخن فه‌مان سخنور چون سخن دارد در نیغ

علاوه بر آنچه نقل شد، صائب چهار غزل دارد با ردیف «صدف» که در غالب ابیاتش همان «خاموشی» را در نظر داشته است و شصت و هفت بیت است. چون: از لب بیجا گشودن بسته گردد راه رزق شد دهانش بسته تا شد صاحب دندان صدف

عمر کوتاه از سخن بسیار گفتن می شود کز گهر خالی چو گردد می شود بی جان صدف

مهر خاموشی سپرداری کند اسرار را بستن لب از گهر باشد نگهبان صدف... گفتیم که صائب به هر چه می نگرد مضمونی تازه می یابد و آنها را معمولاً به صورت تمثیل بیان می کند. یعنی از محسوسات کمک می گیرد تا مطلب ملموس تر شود. باید دانست که اگر ویژگی مهم شعر حافظ ایهام است و ویژگی مهم شعر صائب تمثیل است با طرزی نو.

در کلام صائب دیگر از: قد سرو، لب لعل، گیسوی کمان، ابروی کمند و امثال آن مطلبی دیده نمی شود. اگر هم از آنچه دیگران گفته اند صحبتی باشد، با نگاهی نو و بیانی تازه است. وی معتقد است که:

یک عمر می توان سخن از زلف ینار گفت در بند آن مباش که مضمون نمانده است
وقتی مضمون تمام شده است که ذوق نباشد، بینش نباشد. هنرمند در هر چیز،
چیزها می بیند که دیگران نمی بینند.

شیوه صائب آن است که معمولاً اندیشه‌ای را هنرمندانه در یک مصراع بیان می کند. مصراع دیگر تمثیل یا توضیحی است برای مصراع دیگر. دیگر این که غالباً معنی هر بیت به ابیات قبل و بعد ارتباط چندانی ندارد. مستقل است. که جمعی این شیوه را برصائب عیب گرفته اند. که چرا ابیات به طور عمودی با هم در رابطه نیست.

حقیقت آن است که غزل: نجوای دل است، بیان احساس و عاطفه و اندیشه است. به قصدی و منظوری هم سروده نمی شود، که از کسی صله‌ای دریافت شود. لذا اندیشه شاعر یا احساس وی هر آن به سویی میل می کند. شاعر آن را به نظم می آورد. پس این شیوه عیب نیست بلکه حُسن است. مگر همه باید تا قیامت همان شیوه گذشتگان را سرمشق قرار دهند؟

یکی از علل طولانی بودن غزل‌های صائب هم به همین دلیل است. که هر بیت غزل مضمونی مستقل دارد. مضامین هم که زیاد است.

تصور نشود که صائب در باب «خاموشی» تنها به «صدف» عنایت داشته و بس. در این زمینه بیش از ۵۰۰ بیت دارد که هر کدام چون دُرّ یتیم است. به «خاموشی» و «گل» نیز توجه کنید:

های هوی بلبلان مَهر دهان گفتگوست ورنه دارد در لب خامش سخن بسیار گل

رنگین سخنان در سخن خویش نهادند از نکته خود نیست به لب حال جدا گل

این زمان چون غنچه خاموشم و گرنه پیش از این در گلستانش لب عاشق سرودی داشتم

مزاج نازک احیاب را فهمیده‌ام صائب چو غنچه مهر خاموشی به لب با صد زبان دارم

صائب به خنده هر که دهن باز می‌کند چون گل به خرج باد رود دفترش

از فیض خاموشیهاست، رنگین کلامم چون غنچه صد زبانم از بی‌زبانی خویش

چه نشاط است که در پرده خاموشی نیست غنچه از بستن لب تنگ چرا می‌آید...

تأمل و تدبّر در ابیات فوق را به خوانندگان گرامی و امی‌گذازیم از میان صدها بیت که توصیه به خاموشی شده است، چند بیت یا مصراع را نقل می‌کنم تا گوشه‌هایی از مضمون یا بیها و توصیفات و تمثیلاتش بیشتر آشکار شود. به مصراع ذیل عنایت کنید که چگونه از «بحر» و «کوزه» استفاده کرده است؟
«خاموشی بحر بود، کوزه خالی گفتار» آیا پُرگویی یاوه‌گو را بهتر از این می‌توان تصویر کرد؟

پُرگو چون «کوزه خالی است و آن که خاموشی است چون «بحر بود» یعنی «جهانی است بنشسته در گوشه‌ای»

به این مصراعها که هر کدام می تواند ضرب المثل شود عنایت کنید:

«دل اگر تیره نخواهی به سخن لب مگشا»

«خاموشی مهر سلیمان بود و دیو سخن»

«سر خود داد به باد از سخن پوچ حباب»

«لب وانمی کند چو صدف پرگهر شود»

«از خاموشی هزار زبان یک سخن شود»

«از خاموشی من جگر خصم دو نیم است»

«چون غنچه خمّش باش که گلها همه گوشتند»

«مفتاح نهانخانه دل قفل خاموشی است»

«در پرده خاموشی است آسایش زبانها»

«مهر خاموشی من جام جهان نشد»

میهمان کسی شده اید که مال و منالی ندارد، نمی تواند سفره رنگین پهن کند، نمی تواند میوه های شیرین جلو مهمان بگذارد. نمی تواند تنقلات گوناگون یکی پس از دیگری بیاورد. فرش و مبلمان آن چنانی ندارد. و دهها نداری دیگر. چه کند؟ چه باید کرد؟ چه باید گفت؟ صائب در یک بیت با زبانی بسیار ساده و همه کس فهم این گونه راهنمایی می کند:

در سرای مردم بی برگ چون مهمان شوی مهر بربل زن فضولی را برون درگذار^{۱۴}

«برون در گذاشتن» بیانی است محاوره ای، ولی صائب آنجا که مطلبی مورد توجهش قرار می گیرد، به هر لفظ و شیوه ای که باشد بیان می کند. به گزین نمی کند؛ چون «سورنالیستها» عمل می کند. هدفش بیان معنی است. باید نصایح صائب را به گوش جان شنید. تفسیر و تحلیل را کنار گذاشت. توجه کنید:

«خاموشی آینه و نطق بود زنگارش»

«منصور سر به باد ز افشای راز داد»

صائب به این نتیجه رسیده است که شکوه و شکایت علاوه بر آن که سودی ندارد

مایه رنج و اندوه و کاهش جسم و جان است. لذا می گوید:

چون باز کنم من سر طومار شکایت جایی که خموش است ز گفتار گرانتر

حتی پرنندگان اگر خاموش باشند و خوش زبانی نکنند گرفتار چنگال عقاب

نمی‌شوند.

کبک اگر خندهٔ بیجا نکند من ضامن که گرفتار به شهباز نگردهد هرگز صائب که در همهٔ زوایای زندگی وارد شده و تجربه کرده است، یا از تجربهٔ دیگران بهره گرفته، متوجه این نکته شده است که: همانطور که صیقل زنگار از آینهٔ فلزی می‌زداید، خاموشی نیز غبار از دل می‌برد.

زنگ از جیبین آینه صیقل نمی‌برد زینسان که می‌برد لب خامش دل از غبار گفتیم که: بهتر است لب فرویندیم و به ندای صائب گوش فرا دهیم.

«عشرتی گر هست در دار الامان خاموشی است»

«بی‌زبانی آیهٔ رحمت بود در شأن جهل»

«مغز گفتار است خاموشی از آن روی صداست»

«در مجلسی که گوش توان شد زبان مپاش»

«جز مهر خامشی که کند عمر را افزون؟»

«رزق خاموشان شود اکثر معانی لطیف»

«خاموشی یا دستگاه معرفت زیننده است»

«هر که بست از گفتگو لب چنت در بسته است»

جان کلام آن که: «کلید قفل اجابت زبان خاموش است»

شعرای بزرگ هریک گلی هستند بر شاخسار ادبیات فارسی که رنگ و بوی جداگانه‌ای دارند. هر کدام ستارهٔ درخشانی هستند در آسمان سخن‌پردازی که به نوعی جلوه‌گری می‌کنند و خوش می‌درخشند.^{۱۵}

حاصل آن که آنچه سعدی را مشهور کرده است، هنر بیان است. و آنچه مایهٔ شهرت صائب شده است - که به خوبی قدرش شناخته نشده است - قدرت خیال در مضمون‌یابی است.

یادداشتها

۱. مضمون حدیث این است: «زبان سر سبز می‌دهد بریاد»
۲. گلستان سعدی، تصحیح دکتر یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸
۳. همان ص ۲۵

۴. همان ص ۱۳۱

۵. همین فکر را در جایی دیگر از گلستان چنین بیان کرده است:

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذاشتن به قیل

۶.

سخن آنکه کند حکیم آغاز یا سرانگشت سوی لقمه دراز

که ز ناگفتن خلل زاید یا ز نسا خوردنش به جان آید

لاجرم حکمتش بود گفتار خوردنش نندرستی آرد بار

۷. بوستان سعدی، دکتر یوسفی، انتشارات خوارزمی ۱۳۶۳

۸. دیوان حافظ، تصحیح نجوی شیرازی، انتشارات علمی، ۱۳۴۶

۹. صنائب و سبک هندی، به کوشش محمدرسول دریاگشت، انتشارات علمی، ۱۳۷۱، مقاله امیری

فیروزکوهی.

۱۰. همان ص ۶۲ محمدامین ریاحی.

۱۱. دکترزین کوب، با کاروان حلّه، انتشارات آریا، ۱۳۴۳

۱۲. دیوان صنائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات علمی، ۱۳۶۶

۱۳. صنائب و سبک هندی ص ۳۱۲

۱۴. در ابیات صنائب عبارات محاوره‌ای، بازاری، عامیانه فراوان است.

۱۵. حدود پانصد بیت درباره «خاموشی» از دیوان شش جلدی صنائب فراهم آورده بودم. که به چند بیت

و مصراع «مُشت نمونه خروار» بسنده کردم. می‌خواستم شماره غزلهایی که در آن بیت یا ابیاتی که در آن از

«فواید خاموشی» سخن گفته است در اینجا بیاورم. دیدم این مقاله حوصله این کار را هم ندارد. لذا صرف

نظر شد.

❖ اهمیت سیستان در اسناد محرمانه وزارت ❖ ❖ خارجه بریتانیا (۱۹۰۲-۱۸۹۹م. / ۱۳۲۰-۱۳۱۷ه.ق) ❖

□ دکتر غلامرضا وطن دوست / اسفندیار احمدی □

دانشگاه آزاد اسلامی شیراز

در این مقال اهمیت سیستان از دیدگاههای مختلف مورد بحث قرار می‌گیرد. پیش از آنکه به اهمیت این ایالت توجه شود به علل و اسبابی که موجب گردید این منطقه در ابعاد مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی اهمیت پیدا کند پرداخته می‌شود. به همین منظور نخست به صورت مختصر به چگونگی تسلط دولت انگلیس بر شبه قاره هند اشاره خواهد شد. سپس به دیدگاههای عوامل انگلیس در ایران اعم از سیاسی یا نظامی توجه می‌گردد و به دنبال آن پیرامون اظهار نظرهای مختلفی که در هند و کشورهای انگلیس و روس در خصوص این موضوع ابراز شده است بحث خواهد شد و اهمیت این منطقه از چند جهت مورد مذاقه قرار می‌گیرد. جنبه‌های کلی عبارتند از مجاورت سیستان با هند که در این زمان تحت اداره مستقیم دولت انگلیس بود، حاصلخیز بودن منطقه که در صورتی با اصول صحیح کشت و آبیاری می‌گردید منافع قابل توجهی را در بر داشت. حساسیت دولتین روس و انگلیس جهت جلوگیری از نظامی شدن ایالت سیستان و چند مورد دیگر که در این مبحث تا حد امکان به آنها اشاره خواهد شد.